

نظريهٔ معرفت در پدیدارشناسی

هوسرل، هایدگر، مولوپونتی

هنری پیترزما

ترجمه
فرزاد جابرالانصار



یادداشت دبیر مجموعه

معرفت‌شناسی، در کنار متفاہیزیک و نظریه ارزش، یکی از سه قلمرو کهن فلسفه است. اهمیت این گونه از تأمل فلسفی ناشی از اهمیت باورهای ما، و اهمیت تماس شناختی درست با جهان (محیط و انسان‌های دیگر) است. اگرچه قدمت معرفت‌شناسی به قدمت خود فلسفه است، این شاخه از فلسفه در نیمه دوم قرن بیستم وارد مرحله جدید و پرباری از حیات خود شد، بهنحوی که شاید بتوان از تأسیس مجدد معرفت‌شناسی در این عصر سخن گفت. از آن زمان شتاب تحولات در این قلمرو نسبتاً سریع بوده است، و در دهه‌های اخیر نیز تحت تأثیر تحولاتی در عرصه علوم زیستی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، و خود فلسفه، افق‌های جدیدی پیش روی این نوع فلسفه‌ورزی گشوده شده است.

در زبان فارسی نیز خوشبختانه بیش از یک دهه است که توجه و علاقه به این حوزه رو به افزایش است بهنحوی که معرفت‌شناسی به درس‌های مصوب دانشگاه‌ها در مقاطع تحصیلات تکمیلی نیز راه پیدا کرده است. این امر نیاز به متون متنوع و جدیدتر در این رشته را، در کنار متون آموزشی، مهم و گریزناپذیر می‌کند، متونی که بتوانند تصویری از این تحولات و عرصه‌های جدید عرضه کند.

در این مجموعه می‌کوشیم دست‌کم برخی از این افق‌های جدید را که سابقاً چندانی در زبان فارسی نداشته است، معرفی کنیم. معرفت‌شناسی فضیلت، معرفت‌شناسی پدیدارشناسانه، معرفت‌شناسی تکاملی، و معرفت‌شناسی اجتماعی برخی از قلمروهای جدیدی است که این مجموعه سعی در معرفی آنها دارد. امیدواریم انتشار این متون مجال جدیدی برای تأمل و تعمق همه دوستداران معرفت پدید آورد.

بابک عباسی

فهرست

۱	پیشگفتار
۹	۱. مقدمه
۹	پدیدارشناسی و بروونگرایی
۳۲	استعلاکرایی و واقعکرایی
۵۰	چارچوب‌های مفهومی
۶۱	مباحث متافیزیکی
۶۵	حقیقت و جستجوی آن
۷۴	رویکرد شناختی و رویکردهای دیگر
۸۳	۲. هوسرل
۸۳	مقدمه
۹۱	قصد و پُرشدنگی
۱۱۴	چرخش استعلایی
۱۳۸	معرفت‌شناسی ادراک
۱۵۳	معرفت به ذات
۱۷۵	مفصل تاریخ

۱۸۹	- - - - -	۳. هایدگر
۱۸۹	- - - - -	مقدمه
۱۹۳	- - - - -	جایگاه امر استعلایی
۱۹۹	- - - - -	تفاوت هستی‌شناختی
۲۱۱	- - - - -	رویکرد شناختی
۲۲۵	- - - - -	موضوع و محمول
۲۳۷	- - - - -	ذوات
۲۴۷	- - - - -	مسئله حقیقت
۲۶۱	- - - - -	فضای گشوده
۲۷۰	- - - - -	ناحیقت و پوشیدگی
۲۷۷	- - - - -	چکیده

۲۸۱	- - - - -	۴. مرلوپونتی
۲۸۱	- - - - -	مقدمه
۲۸۷	- - - - -	احساس و ادراک
۲۹۰	- - - - -	ادراک و معنا
۲۹۳	- - - - -	طبیعت و میدان تأمل
۳۰۰	- - - - -	ادراک و بدن
۳۰۳	- - - - -	نمود و واقعیت
۳۱۳	- - - - -	واقعیت بیرونی
۳۲۵	- - - - -	ابزه‌سازی و حمل
۳۳۵	- - - - -	معرفت ادراکی و حقیقت
۳۴۱	- - - - -	ذوات
۳۴۹	- - - - -	متافیزیک و معرفت‌شناسی
۳۵۹	- - - - -	ایدئالیسم مرلوپونتی
۳۶۶	- - - - -	چکیده



فهرست

۳۶۹	- - - - -	۵. نتیجه‌گیری
۳۶۹	- - - - -	نگاهی دوباره به استعلاگرایی و واقع‌گرایی -
۳۸۶	- - - - -	استعلاگرایی در آثار هایدگر و مارلوبونتی -
۳۹۳	- - - - -	منابع -
۴۰۵	- - - - -	واژه‌نامه
۴۰۹	- - - - -	نمایه

پیش‌گفتار

این پژوهش به لحاظ ماهوی هم تاریخی است و هم نظاممند. خصلت تاریخی. آن را می‌توان از این واقعیت دریافت که سه فصل محوری کتاب تلاشی است برای پنجه در پنجه شدن با دیدگاه‌های هوسرل، هایدگر و مولوپونتی، سه چهرهٔ شاخص از چهره‌های اخیر در تاریخ فلسفه. من در این بخش‌های کتاب تفسیری تاریخی از آموزهٔ معرفت‌شناسانهٔ هر یک از ایشان به دست خواهم داد. هر آموزهٔ توان، هیجان و افسون خود را دارد که کوشیده‌ام آن را در شرح خود بیاورم. به گمان من، یکپارچگی هر یک از فصل‌های کتاب به اندازه‌ای است که، چنان‌چه ضيق وقت و تنگنای شرایط اقتضا کند، می‌توان بدون خواندن فصل‌های دیگر هر کدام را جداگانه مطالعه کرد و از آن بهره برد. نظر به این واقعیت که هایدگر و مولوپونتی دیدگاه‌های خود را در نقد هوسرل شکل داده‌اند، این سه آموزه را با یکدیگر مقایسه خواهم کرد، اما به حد ضرورت. در عوض، کوشیده‌ام نگذارم این دست مقایسه‌ها عرصه را برای اضاح نفس‌آموزهٔ هر فیلسوف تنگ کند. در این فصل‌ها، چنان‌که انتظار می‌رود، سعی شده است شرط عدالت در خصوص متن‌های مربوط به جا آورده شود و از این‌رو، این فصل‌ها بنا به ماهیتشان ذاتاً تشریحی و تاریخی‌اند.

هنگامی که پای مقایسه در میان باشد، توجه‌ام را بیشتر به مشابهت‌های

این سه فیلسوف معطوف خواهم کرد تا به تفاوت‌هایشان. به نظر من، موضوع وقتی جالب می‌شود که این سه را در کنار هم ببینیم و همچون یک گروه در تاریخ کلی معرفت‌شناسی بیاوریم. با قرار دادن ایشان در این پس‌زمینه بر من روشن شد که معرفت‌شناسی استعلایی کانت چه دین سنگینی برگردان هر سه آنها دارد. هر یک از این سه فیلسوف کانت (یا بعضی از پیروانش) را از جهاتی بسیار اساسی به باد انتقاد می‌گیرد، اما در پس همه اینها خویشاوندی هر سه آنها با فلسفه استعلایی، خواه فلسفه استعلایی خود کانت و خواه ایدئالیسم پساکانتی، به قوت خود پابرجا مانده است. با وجود تمامی انتقادهای آنها، کانت برای آنان جایگاه معیاری اصیل را حفظ کرده است. اما از آنجا که فلسفه کانت نشانگر چرخشی بسیار مهم در تاریخ فلسفه است، به گذشته‌های دورتر سرک کشیده‌ام تا این چرخش استعلایی را در بستر تاریخی خاص آن قرار دهم. بخش اعظم این مطالب را به اجمال و بدون اقامه مشروح آسناد آورده‌ام، ولی نظرم این است که برای فهم بافت و زمینه چرخش کانت بهتر است به هیوم، بارکلی، لاک و دکارت اکتفا نکنیم، بلکه در پهنه تاریخ تا افلاطون و ارسسطو عقب برویم. خلاصه اینکه خوانش من کانت را خصم آنچه واقع‌گرایی کلاسیکا می‌خوانم معرفی می‌کند. به این ترتیب، در کتابم هوسرل را با افلاطون و همین طور با کانت مقایسه می‌کنم و هایدگر و مارلوبونتی را هم در برابر افلاطون و ارسسطو و هم در مقابل هوسرل و کانت قرار می‌دهم.

تازگی کتاب من، در درجه نخست، در این است که بر دیدگاه‌های معرفت‌شناسانه این سه فیلسوف تمرکز دارد و این خود ماجرایی است که هرگز به سبک و سیاقی ملتزم به معرفت‌شناسی روایت نشده است. من رویکرد این هر سه معرفت‌شناسی را پدیدارشناسانه می‌نامم و این اصطلاح را در معنایی وسیع به کار می‌گیرم که در مقدمه کتاب در ایضاح آن خواهم کوشید.

چنان‌که اشاره شد، همچنین بر ویژگی استعلایی معرفت‌شناسی آنها تأکید دارم، که آن را نیز بهتفصیل در مقدمه خواهم آورد.

جنبه نظام‌مند کتاب من از اینجا نمایان می‌شود که می‌کوشم این آموزه‌های معرفتی را به معرفت‌شناسی تاریخی و معاصر ربط دهم. در اینجا قصد من نه فقط مقایسه و مقابل هم گذاردن، بلکه علاوه بر آن وارد کردن این سه چهۀ تاریخی به مباحثت معاصر خاصه به مباحثتی است که بر سر واقع‌گرایی و ضدواقع‌گرایی به راه افتاده است. جنبه نظام‌مند کتاب در مقایسه با علایق تاریخی آن در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد، دستکم به این معنا که در فصول کتاب، به جز مقدمه و نتیجه‌گیری، مباحثت مربوط به موضوعات نظام‌مند با تاروپیود شرح من از آموزه‌ها بافته می‌شود و بسط می‌یابد.

عقیده دارم مساهمت من در مباحثت مربوط به این سه فیلسوف دارای اهمیت است، زیرا معرفت‌شناسی موضوعی نیست که در حال حاضر در میان آثار دانشگاهی به جایگاهی که شایسته آن است دست یافته باشد. البته تحقیقات هوسرل عموماً به موضوعات معرفت‌شناسانه اشاره دارند، زیرا از دید او نظریه معرفت محور دانش‌رشته‌های فلسفی محسوب می‌شود. با این حال، شارحان او به ندرت آموزه‌هایش را با نظریه‌های دیگر مقایسه می‌کنند، چرا که آنها بحث معرفت‌شناسانه را درون محدوده زبان و اندیشه هوسرل نگه می‌دارند. آنها حتی مباحثت معرفت‌شناسانه دکارت، هیوم و کانت را نیز به همین زبان معرفی می‌کنند. در آن دسته آثار دانشگاهی که درباره هایدگر و مارلوپونتی نوشته شده‌اند به مراتب علاقه‌کمتری به معرفت‌شناسی دیده می‌شود، احتمالاً به این دلیل که از خود این فیلسوفان اسنادی در رد معرفت‌شناسی در دست است. برای نمونه، هایدگر معرفت را صرفاً حالتی است تقاضی از در-جهان-بودن می‌داند و آن را حقیر می‌شمرد. به همین سبب، تاکنون هیچ کوششی برای شناسایی و تبیین نظریه معرفتی که در این نگرش سلبی مستتر است، به عمل نیامده است.

فصل نخست کتاب مقدمه‌ای است مطول که در آن می‌کوشم چارچوب کلی بحث را مشخص کنم و نشان دهم به دنبال چه پرسش‌های بنیادینی هستم و چه فهمی از آنها دارم. از آنجا که بر خصیصه استعلایی اندیشه هر سه فیلسوف انگشت تأکید می‌گذارم و از آنجا که اندیشه استعلایی را در تقابل با واقع‌گرایی کلاسیک شرح و بسط می‌دهم، بخش اعظم توجهام را به نسبت استعلایگرایی^۱ با واقع‌گرایی معطوف خواهم کرد. می‌توان گفت ویژگی برجسته کتاب من تلاشی است برای اینکه واقع‌گرایی را در مقام طرفی بحث معرفت‌شناسی پدیدارشناسانه-استعلایی به همه بشناساند. من از بحث درباره ماهیت معرفت‌شناسی پدیدارشناسانه در مقایسه با بروون‌گرایی معرفت‌شناسانه^۲ آغاز می‌کنم. دومین پرسشی که بدان می‌پردازم، مربوط می‌شود به نسبت معرفت‌شناسی استعلایی و دیگر انواع معرفت‌شناسی، بهویژه آن دسته که با واقع‌گرایی گره خورده است. در اینجا وصفی مبسوط از معرفت‌شناسی واقع‌گرایانه به دست می‌دهم و مقایسه‌اش می‌کنم با آن معرفت‌شناسی که ماهیت استعلایی دارد. همچنین از نقش تاریخی شکاکیت در شکل‌گیری معرفت‌شناسی کانت صحبت می‌کنم. من استدلال می‌کنم که کانت واقع‌گرایی را موجب پیدایش شکاکیت می‌دانست و از این‌رو، دیدگاهی برگزید که بر اساس آن واقع‌گرایی باید به نفع نظریه استعلایی معرفت از صحنه کنار می‌رفت. نقش و ماهیت مفاهیم در معرفت انسانی - که پیش‌اپیش در مشاجرات قرون وسطا در باب کلی‌ها^۳ محل نزاع بود - به مثابه موضوعی حائز اهمیت تعیین‌کننده از دل این بحث پدیدار می‌شود. من دیدگاه‌های کانت و هگل را در این موضوع به اختصار طرح و با دیدگاه مبتنی بر واقع‌گرایی مقایسه می‌کنم. از آنجا که توجه معرفت‌شناسی استعلایی بر انگاره چارچوب مفهومی متمرکز است، قطعه‌های را به این ایده

1. transcendentalism
2. epistemological externalism
3. universals

اختصاص و نشان خواهم داد که این ایده محور فلسفه‌هایی است که در این کتاب به آنها می‌پردازم.

رأی دیگری که در این کتاب مطرح خواهم کرد این است که هوسرل، هایدگر و مولوپونتی بر جست‌وجوی حقیقت در مقام نوعی کنش تا چنان درجه‌ای تأکید می‌کنند که خود ماهیت حقیقت از دیده‌ها گم می‌شود. به نظر من، این امر نیز گرایشی است که از زمان کانت در بطن سنت استعلایی جای داشته است. از آنجا که آموزهٔ مکرراً بحث‌شدهٔ هایدگر در باب حقیقت، بسط چنین دیدگاهی را به مثابهٔ نقدي بر دیدگاه مطابقت‌محور^۱ (که به واقع‌گرایی منتبث است) وجه همت خویش قرار داده، در مقدمه به محدودی از متن‌های افلاطون و ارسسطو و موضوعات دیگری که به بحث رایج فلسفی در مورد حقیقت مرتبط هستند می‌پردازم و از این طریق سعی دارم به دفاع از دیدگاهی برخیزم که می‌گوید ماهیت حقیقت را باید از جست‌وجوی آن متمایز دانست. مقدمه با ملاحظه‌ای کلی در باب مهم‌ترین تفاوت‌ها میان هوسرل و دو فیلسوف دیگر پایان می‌یابد.

به گمان من، اهمیتی که برای واقع‌گرایی قائل ام دامنهٔ مطالب این کتاب را وسعت خواهد داد، زیرا نه فیلسوفان مورد بحث و نه پیروان آنها هیچ‌یک واقع‌گرایی را درخور توجه فلسفی ندانسته‌اند. چنان‌که خواهیم دید، دلیل این عقیده خلط شدن عجیب‌اما مداوم واقع‌گرایی با عینیت‌گرایی^۲ و طبیعت‌گرایی^۳ است، دیدگاه‌هایی که به روشنی می‌توان فهمید به دیده این فیلسوفان از اساس با پدیدارشناسی آنها در تضادند. من چنین دیدی به واقع‌گرایی را رد می‌کنم و از این رو این، پرسش را به نحو مبسوط به بحث خواهم گذاشت که آیا واقع‌گرایی، به معنای دقیق‌کلمه، با پدیدارشناسی، خاصه‌اگر در هیئت فلسفه‌ای استعلایی بسط و توسعه یافته باشد، سازگار است یا خیر.

1. correspondence view

2. objectivism

3. naturalism